

قرآن ولطایف عرفانی

سیدعباس حسینی قائم مقامی

لطیفه اول

و از آنجا که با ضم قاعده مسلمه برهانی و عرفانی «لاتکرار فی التجلی» استفاده می‌شود که تکرار در تجلی الهی محال است و وجود مماثلی را برای مظهر اسم اعظم «الله» نمی‌توان یافت. لذا در حل این اشکال (که چگونه مظهر اسم «الله» در اینجا دو تا شد، یکی «انسان» و دیگری «قرآن کریم»!) که بدواً به نظر می‌رسد گفته می‌شود:

قرآن کریم صورت کتبی انسان کامل می‌باشد و انسان کامل، صورت عینی «کتاب وحی» است و از این رو است که از قرآن به عنوان «صورت خلق» رسول گرامی تعبیر آورده شده است.

پس می‌توان نتیجه گرفت که انسان کامل تجسم عینی قرآن است و هر کس آن قدر، از حقیقت انسانیت بهره دارد که از «صفات قرآنی» بهره گرفته باشد.*

حکماء و عرفا را اعتقاد بر این است که همه عالم هستی، نتیجه تجلی اسمایی و صفاتی حق تعالی است، و هر یک از موجودات، مظهری از اسم یا اسماء الهی می‌باشد. و در این میان انسان، مظهر اسم شریف «الله» که مستجمع جمیع صفات جمالیه و کمالیه حق می‌باشد و از این روست که خلیفۃالله نامیده شده، نه خلیفۃالرحمن، و خلیفۃالجبار... چه اینکه در اسم اعظم «الله» تمامی این صفات وجود دارند.^(۱)

آنچه که گفته شد قطرهای از دریای مطلب در این مورد است که به عنوان مقدمه اول برای منظور اصلی بیان شد.

مقدمه دیگر اینک: رسول گرامی اسلام (ص) مصداق اتم انسان کامل است که مظهریت جمیع اسماء را به طور اکمل واجد شده، از این رو است که مقام جمع الجمی کمال را، داراست.

قرآن کریم نیز مظهر تام اسم شریف «الله» است، و از این جهت است که کتاب جامع الهی نام گرفته است.

*مرحوم ملاصدرا، در تفسیر خویش اوصاف و اسامی

قرآن را با اوصاف و اسامی حضرت رسول (ص)

(انسان کامل) مشترک دانسته است (تفسیرالقرآن،

معصوم^(ک) - انسان کامل - که در روایات متواتره تأکید شده، روشن می‌گردد^(ه) که زمانی نمی‌شود، امام معصوم^(ک) در عالم وجود نداشته باشد چه اینکه حفظ و بقای وی تضمین شده است.

لطیفه دوم

گفته شد که قرآن مظهر اسم جامع «الله» است و «الله» نیز جمیع صفات و اسماء دیگر را در تحت لوای خود دارد و به همین جهت تمام مراتب موجودات دیگر را نیز در بر دارد (بسیط الحقیقه، کل الاشیاء).[©] بنابراین این تمامی کلمات وجودیه را نیز در بر دارد، و از این رو از آن به «جوامع الکلم» تعبیر شده است که حضرتش فرمود: «او تیت جوامع الکلم» (به من جوامع الکلم داده شده).

و از آن طرف نیز چنانکه گفته شد قرآن وجود کتبی حضرت رسول (انسان کامل) می‌باشد و با وجود حضرتش اتحاد دارد. اکنون می‌توان نتیجه گرفت که حضرتش نیز جامع جمیع کلمات وجودیه می‌باشد. و به یک تفسیری می‌توان گفت: اینکه فرمود: «او تیت جوامع الکلم»، اخبار از مقام منبع خویش می‌باشد که، «من جوامع کلمات وجودی را دارا هستم»، یعنی خود من جامع جمیع کلمات وجودی می‌باشم. صورت قرآن چو نقش آدمی است که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

«اثبات اتحاد قرآن با رسول الله (ص) (انسان کامل) طریق دیگری نیز دارد که فعلاً مادر صدد تعرض آن در این مقام نیستیم شاید در مقالات بعدی تعرضی بدین امر بشود.

© جهت توضیح این قاعده، به کتابهای مفصل فلسفی مراجعه شود.

در احادیث متواتره وارد شده است که بین قرآن و اهل بیت عصمت^(ک) جدائی و افتراق وجود ندارد و از جمله این احادیث که فریقین به تواتر آن را، روایت کرده‌اند حدیث شریف ثقلین است که حضرت رسول (ص) فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیمة» (من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها بجا می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد شوند). در این حدیث شریف افتراق بین قرآن و عترت با «لن» نفی شد و «لن» هم دلالت بر «نفی ابدی» می‌نماید. همانطور که در کلام خداوند به موسی^(ک) (لن ترانی)^(۳) دلالت بر نفی ابدی رویت می‌نماید. و نفی ابدی افتراق دلالت بر اثبات ابدی اتحاد و بلکه وحدت دارد، پس قرآن با اهل بیت^(ک) اتحاد بلکه وحدت دارد و بین آنها دوئیتی فرض ندارد.^{*} خالی از لطف نیست که به مطلب دیگری اشارت نماییم و آن اینکه: حال که دانسته شد قرآن با انسان کامل - حضرات معصومین^(ک) - اتحاد، بلکه عنینیت دارد. و از آن طرف نیز مسلم است که قرآن، همیشه محفوظ است و این معنا را خداوند تضمین نموده - انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون^(۴) - از ضم این دو مطلب می‌توان نتیجه گرفت که حفظ عترت پیامبر نیز برای همیشه تضمین شده است و اساساً حفظ قرآن به حفظ «اهل بیت^(ک)» است که تمثیل عینی کتاب الله هستند. و از همین جا ضرورت وجود امام

بعضی دیگر نیز خود «نور» شده‌اند (این بحث از مباحث پربار و مفصل است و بیش از این در گنجایش این مقال نیست).

حال قرآن کریم «نور» نام دارد و بلکه حقیقت «نور» است و هیچکس در هیچ مرتبه‌ای برای دست یابی به حقیقت، مستغنی از آن نیست و بدون هدایت قرآن ظفر بدان محال می‌نماید (قد جائکم من الله نور و کتاب مبین) (۱۰).

پس قرآن، هم خود «نورانی» و «ظاهر» است و هم موجب نورانی شدن دیگران می‌گردد، از این روست که قرآن خواندن را از موجبات تنویر قلب و صفای باطن دانسته‌اند، بطوریکه بعضی از بزرگان لااقل قرائت چند آیه از آن را در طول روز از لوازم اصلیه سیر و سلوک الی الله دانسته‌اند.

لطیفه چهارم

یکی از اسماء خداوند تعالی «نور» است. (الله نور السماوات والارض) (۱۱) از آن طرف نیز گفته شد که قرآن نیز «نور» است و نیز می‌توان گفت که رسول گرامی (ص) نیز «نور» است، اگر این مقدمه‌ای که اکنون بیان می‌شود به آنچه که گفته شده ضمیمه گردد منتج به نتیجه لطیفی خواهد شد و آن مقدمه اینک:

افعال هر کس نمودار، شخصیت اوست (کل يعمل علی شاکلته) (۱۲) - ان آثارنا تدل علینا بنابراین بین فعل و فاعل، اثر ومؤثر بایستی سنخیت تام وجود داشته باشد و از آنجا که حق سبحانه «نور» است، پس افعال او نیز نور است و رسول الله و قرآن نیز اثر حق تعالی هستند پس رسول الله نور است

لطیفه سوم

مرحوم صدر المتألهین (اعنی الله مقامه) در کتاب عظیم اسفار (۱۳) با استفاده از آیات مختلف قرآنی، حدود ۳۰ اسم و لقب برای کلام الهی شماره می‌نماید که در ضمن لطائف بعدی به آنها اشارت می‌شود، از جمله این صفات «نور» است «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین» (۱۴) برای درک بهتر این صفت، بایسته می‌نماید که سخنی در باب «نور» گفته شود.

و کوتاه سخن همان است که در کلام حکما و عرفا شایع می‌باشد که «النور هو الظاهر بالذات و المظهر للغير» (۱۵) (نور آن چیزی است که خودش ذاتاً ظاهر بوده و دیگران را نیز ظاهر می‌نماید).

بنابر این نور ظهور ذاتی دارد و در عین ظهور، به دیگران نیز ظهور می‌بخشد و در مقابل نور «ظلمت» است یعنی درست صفت مقابل نور را داراست. چنانچه قیصری، در شرح خود بر فصوص می‌فرماید: «شان ظلمت این است که ذاتاً مخفی است و غیر خود را نیز مخفی می‌نماید» (۱۶).

بنا بر آنچه که گفته شد، معلوم می‌شود که بین «نور» و «نورانی»، «ظلمت» و «ظلمانی» (تاریک و تاریکی) فرق است چرا که چه بسا چیزی نورانی باشد ولی منور - به کسر - نباشد و از آن طرف نیز چه بسا ظلمانی باشد ولی مظلم (تاریک کننده) نباشد که منور همان «نور» است و «مظلم» همان «ظلمت».

و این در میان انسانها نیز مصداق دارد که بعضی از آنان در ظلمت فرو رفته‌اند و بعضی نیز خود «ظلمت» شده‌اند و از آن طرف نیز بعضی در «نور» سیر می‌کنند و

همانطور که قرآن نیز...

و از این می‌توان استفاده نمود که بسیاری از صفات خداوند را (الووالکل) می‌توان به این دو وجود شریف - یعنی رسول الله (ص) و قرآن - نسبت داد و از جمله این صفات، صمدیت حق تعالی است که:

از امام صادق (ع) در مورد معنای «صمد» سؤال نمودند.

در پاسخ فرمود:

«ان تأویل الصمد المصمت الذی لا جوف له» (۱۳) (تأویل صمد، درون پری است که جای جوف و خالی ندارد).

پس خداوند صمد یعنی خداوند بی‌منتهایی که هیچگونه خلأ کمالی ندارد و هیچ کمالی از دایره بسیط وجود اقدسش خارج نیست و از این رو کمال مطلق است.

بر اساس مقدماتی که بیان شد، رسول گرامی اسلام نیز «رسول صمدی» نام می‌گیرد. یعنی پیامبری که هیچ مرتبه کمالی از دایره وجود مقدسش خارج نیست و از این رو به «خاتم» لقب یافته است که گفته‌اند: «الخاتم من ختم المراتب باسرها» (خاتم کسی است که تمامی مراتب کمالی را، دارا بوده و به اتمام رسانیده باشد).

بنابراین قرآن نیز «قرآن صمدی» است یعنی دارای تمامی مراتب کمال است و هیچگونه خللی در آن راه ندارد و از این رو قرآن آخرین کتاب آسمانی قرار گرفته است و اینچنین قرآنی می‌شاید که از جانب چنین خدائی توسط چنین پیامبری آورده شود.

این گونه است که رسول ختمی را «قرآن ختمی» شایسته و این دو را «امت ختمی» بایسته می‌نماید (کنتم خیر امة

اخرجت للناس....) (۱۴) و جالب توجه آنکه: تعداد حروف کلمه «جامع» بر حسب محاسبه ابعاد مطابق عدد ۱۱۴ یعنی برابر با تعداد سورهای کتاب کریم می‌باشد.

لطیفه پنجم

آیه کریمه «لا یمسه الا المطهرون» (۱۵) دلالت بر عدم جواز مس کلام الهی را بدون طهارت می‌نماید.

علمای فقه از آنجا که در مقام تبیین تکالیف عباد بر حسب ظاهر هستند با استفاده از این آیه شریفه حکم بر حرمت مس کتاب قرآن بدون طهارت ظاهری نموده‌اند.

با توجه به مطالب گذشته از این آیه شریفه می‌توان چیز دیگری را نیز استفاده نمود و آن اینکه: همانطور که مس ظاهر قرآن متوقف بر طهارت ظاهر است، مس باطن قرآن نیز متوقف بر طهارت باطن می‌باشد، و مادامی که انسان از آلودگیها و ظلمتها پیراسته نشده باشد، وصول به حقیقت قرآن نیز غیر ممکن می‌نماید.

بحث از این مقال، مجال واسع را می‌طلبد ولی همین قدر را اشارت می‌رود که عارف کامل مرحوم میرزا جواد آقاملکی تبریزی (اعلی الله مقامه) که خود از آنان بود که از طهارت باطن بهرمنند گشته بود، در یکی از تألیفات شریف خود می‌فرماید: «از مجموعه اذکاری که در حین غسل و وضوء دستور شده است، استفاده می‌شود که غرض اصلی، و مقصود اهم طهارت قلب و شرح صدر است. و این نیز همانطور که از جناب رسول (ص) روایت شده عبارت است

می‌نمایند) و هم تنزیه است (لیس کمثله شی^(۲۱)) که هرگونه تماثل اشیاء را با حضرتش نفی نموده است) به خلاف انبیاء و کتب آسمانی گذشته که یا «تشبیه» را دارا و یا «تنزیه» را داشتند. و به همین منوال جمع بین «حق» و «خلق» و فرق بین آنها نیز امتیاز «قرآن» می‌باشد که «وحدت» در عین «کثرت» و کثرت در عین وحدت را دارد. پس قرآن جامع بین «وحدت» و «کثرت» جمع و تفصیل، «تنزیه» و «تشبیه» و بلکه جامع جمیع مقامات، آسمانی است^(۲۲)

این اختلاف مرحله «کتاب» ناشی از اختلاف مرتبه «رسل» است، چنانچه رسول گرامی (ص) فرموده «کان اخی موسی (ع) عینه الیمنی عمیاء و اخی عیسی عینه الیسری عمیاء و انا ذوالعینین»^(۲۳) (برادرم موسی را چشم راست نابینا بود و برادر دیگرم عیسی (ع) را چشم چپ نابینا بود ولی من، هر دو چشم بینا است).

از تمام اینها وجه، آنچه که در مورد مظهریت رسول اکرم (ص) و نیز مظهریت «قرآن» کریم، اسم جامع الهی (الله) را روشن گردید که قرآن جامی، برای رسول «جامع» و این دو، برای «امت جامع» (امت محمدی) است.

نام احمد، نام جمله انبیاء است

چون که صد آمد نود هم پیش ماست^(۲۴)

لطیفه هفتم

از آنچه گفته شد معلوم گردید که قرآن نیز همانند انسان دارای مراتبی است و همانطور که انسان ظاهر و باطنی دارد،

از نوری که در قلب تابیده می‌شود و به وسیله آن، «قلب» وسعت می‌یابد... و علامت چنین نوری حالت خیزش و تجافی از عالم دنیا و آمادگی برای ورود به عالم عقیبی است... و اگر به بندمای چنین نوری عطاء گردید، به وسیله آن، ملکوت این عوالمی که مردم از طریق حس به ظاهر آنها اطلاع، پیدا می‌کنند مشاهده می‌نماید.^(۱۶)

راقم گوید: در این سخن کوتاه دریائی از معارف نهفته است و برای اهل بشارت، اشارت‌هایی در بردارد که سخن گفتن در آن نم‌مقام حقیر را شاید و نه بدین مجال درآید.

لطیفه هشتم

با توجه به آنچه که در لطائف سابق گفته شد مبنی بر اینکه قرآن دارای جمیع مراتب کمالی است، می‌توان استفاده نموده، که کلیه مراتب کمالی کتب آسمانی گذشته، در «قرآن» جمع است، همانطور که جمیع مراتب کمالی پیامبران پیشین در رسول ختمی جمع می‌باشد (تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض)^(۱۷) و به اختلاف مراتب آورندگان «آورده» نیز تفاوت دارد که «محمول» به قدر وسع «حامل» است.

و روی همین جهت کتب پیشین در مرتبه «فرقان» و کتاب رسول ختمی (ص) فرقان و نیز قرآن است^(۱۸) که قرآن را از ریشه «قرء» دانستند^(۱۹) که قرآن، هم مقام فرق و هم مقام جمع را دارا است.

از این رو در کلام الهی، هم تشبیه (وهو سمیع بصیر^(۲۰)) که این دو صفت را هم به خداوند وهم به غیر خداوند از خلاق اطلاق

بهره‌اش بیشتر!!

و اینها تمام در همین مقام وارد شده است که: «ما یعلم تأویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم» (۲۹) (وکسی تأویل آن را نمی‌داند مگر خداوند تعالی و راسخان در علم) «لا یعلم من فی السماوات والارض الغیب الا اللہ» (۲۷)

و نیز احادیث شریفه: «ان من العلم کهیته مکنونه لا یعلمه الا العلماء بالله» و آیات و روایات دیگر...

مرحوم آیت الله آقا سید محسن حکیم در حواشی خود بر کفایة الاصول به مناسبت یک بحث اصولی تحت عنوان «استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی»، ماجرای را نقل می‌کند که ذکر آن در این مختصر خالی از فائده نیست:

«بعضی از اعظم می‌گویند: روزی من با جماعتی از بزرگان چون آقا سید اسماعیل صدر، حاجی نوری (صاحب مستدرک الوسائل) و سید حسن صدر (صاحب تأسیس الشیعه) به منزل آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی رفتیم و مرحوم آخوند آیه شریفه «واعلموا ان فیکم، لرسول الله لویطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم و لکن الله حبیب الیکم الایمان» را تلاوت کرده و سپس آن را تفسیر نمود و معنایی را برای آن فرمود.

روز دوم، دوباره نزد وی حاضر شدیم و همین آیه را تلاوت کرده و شروع به تفسیر و ذکر معنای دیگری غیر از معنای روز گذشته کرد.

روز سوم، و چهارم نیز و... تا حدود

قرآن نیز، واجد ظاهر و باطن می‌باشد، نیز همانطور که باطن انسان دارای مراتب، هفتگانه نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی، اخفی می‌باشد، باطن قرآن نیز دارای مراتب هفتگانه است، چنانچه در حدیث شریف وارد شده است:

«ان للقرآن ظهراً و بطناً الی سبعة ابطن» (برای قرآن، ظاهر و باطنی است، تا هفت باطن) که البته این هفت مرتبه خود دارای مراتب دیگری هستند.

پس ظاهر هر انسان همین ظاهر پوستی و هیئت جسمانی است که می‌توان آن را، «انسان عنصری» نامید، همانطور که قرآن نیز در مرتبه ظاهر «وجود عنصری» دارد. و «انسان عنصری» که خلاصه در «مرتبه ظاهر» است و باطن او همان «ظاهر» اوست از «قرآن عنصری» بهره می‌گیرد، آن را استماع کرده، تلاوت می‌کند. از شنیدن آن لذت می‌برد، از مفاهیم ظاهری و عنصری آن بهره‌مند شده و در قالبهای علمی و نحوی، از لطائف بیانی، و نکات کلامی آن استفاده جسته و احکام ظاهری را، از آن استنباط نموده و بر صورت عنصری آن تفسیر، نیز می‌نگارد.

در همین مقام است که بر نظاره خطوط قرآنی، ثواب مترتب شده و وارد گردیده که حضرت صادق (ع) خطاب به اسحاق بن عمار فرمود: «قرآن را بخوان و بدان نگاه کن که این بهتر است، آیا نمی‌دانی که نظر افکندن به قرآن عبادت است؟!» (۲۵)

اما اینها همه یک روی سکه است و روی دیگر سکه مخفی مانده و دست‌یابی به باطن، به مقدار طهارتی است که کسب گردیده که «هر کس طهارتش پیش، حظ و

البته مرحوم صدرالمتألهین در اسفار ج ۷ ص ۳۶ مراتب هشتگانه یاد نموده (طبع، نفس، صدر، قلب، عقل، روح، سر، خفی).

نیز هست. که ظالمین و گمراهان را ثمری جز خسران و زیان ندارد، به همان ترتیب که گفته شد.

لطیفه نهم

برای کلام الهی اسامی و القاب بسیاری وجود دارد بطوریکه مرحوم صدرالمতألهین می‌فرماید: «قرآن گرچه یک حقیقت واحد است و لکن دارای مراتب و مواطن مختلفی در نزول می‌باشد و اسامی آن نیز برحسب اختلاف مراتب مختلف می‌گردد و برحسب هر موطن و مرتبهای برای او اسم خاصی وجود دارد. در موطنی خاص «مجید» (بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ) (۳۲) و در مقام دیگر به «عزیز» (وانه لکتاب عزیز) (۳۳) و در جای دیگر «علی حکیم» (وانه فی ام الكتاب لدنیا لعلی حکیم) (۳۴) و جای دیگر: «کریم» (انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون) (۳۵) و نیز «مبین» (لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) (۳۶) و «حکیم» (یس والقرآن الحکیم) (۳۷) و..

و برای آن هزاران هزار اسم است که استماع آنها به گوشهای ظاهری ممکن نیست و اگر در این عالم به «عشق حقیقی» و «جذبۃ باطنی» و «محبت الهی» دارای گوش ملکوتی باشی، هرآینه از، زمره آنان هستی که اسماء آن را استماع کرده و اطوار آن را مشاهده می‌نماید...» (۳۸)

نگارنده گوید این کلام از حکیمی سترگ و آشنای با معارف قرآنی است که شرح آن در گنجایش این مقاله نیست.

لازم به ذکر است همانطور که «معرفة الاسما الحسنی» در مورد خداوند تعالی

سی روز، ما نزد او می‌رفتیم و ایشان سی معنای مختلف برای این آیه شریفه ذکر فرمود...» (۲۸)

این حقیر گوید: از عالم متبع آقا شیخ محمد تقی ستوده شنیدم: طی نامه‌ای از مرحوم آقا سید محسن حکیم، جوینامی نام آن «بعض الاعظم» شدم ایشان در جواب مرقوم داشتند که منظورم، مرحوم آیت الله میرزا حسین نائینی بوده است.

لطیفه هشتم

در لطائف سابق دانسته شد که می‌توان صفات الهی را به «قرآن» نسبت داد، از جمله صفات الهی «بهدی من یشاء و یضل من یشاء» است. لذا، این صفت را به «قرآن» نیز می‌توان نسبت داد، همانطور که به «رسول الله» نیز می‌توان، زیرا همانگونه که بمثل رسول گرامی (ص) موجب سعادت بسیاری از مردمان مستعد گردید، از آن طرف نیز چون بامفاسد مفسدین مبارزه می‌نمود. موجب ناخوشایندی آنان گردید و بدین جهت به مخالفت با حضرتش پرداختند و همین امر موجب ضلالت و گمراهی آنان شد.

بنابراین می‌توان گفت: رسول گرامی اسلام باعث آشکار شدن ضلالت و گمراهی آنان است و در نهایت نیز این را می‌توان به خداوند تعالی نسبت داد که همواره برانگیزنده رسول گرامی بوده است.

و قرآن نیز همانطور که «شفاء لسانی الصدور» (۲۹) و «هدی للمتقین» (۳۰) می‌باشد، «ولایزید الظالمین الا خسار» (۳۱)

و چه خفاش صفتان بی نوری که در صد
اطفای نور کلام الهی بر نیامدند؟ و در این
راستا، حتی از ظاهراً قرآن نیز گذر
نکردند!!

گاهی به دست مغولان دیوخوا، گاه در
قالب روشنفکر نمایان بی نور همچون
کسروی و... و بالأخره امروزه نیز به قلم
شیطانی، شیطانک آدم نما، که آیات
«رحمانی و نورانی» را از دید شیطانی و
ظلمانی خود مورد نظاره قرار داده و بدین
وسیله خروج خود را از عالم «سلم» و
«رشد» خویش را در سیر استعدادی به
سوی شقاوت ظاهر ساخته و مصداق ممثل
«و لایزید الظالمین الا خسارا» گشت.

و اینها همه دلیل بر این است که حفظ
وجود کتبی قرآن نیز، از سوی پروردگار
جهان تضمین گردیده!!!
«یریدون لیطفثوا نورالله بافواهمم والله
متم نوره».

لطیفه یازدهم

در رابطه با نزول قرآن کریم مراتبی را بیان
نموده‌اند که به مرتبه اول آن اشارت
می‌رود، چنانچه در بعضی از لطائف گذشته
دانسته شد، حقیقت کلام الهی، با وجود
مقدس حضرت ختمی (ص) و دیگر حضرات
معصومین (ع) اتحاد دارند و همین اتحاد را،
مرتبه اول نزول دانست‌اند به این تقریر که
قرآن بر قلب «انسان کامل» به وقت فناء، از
خویشتن خویش نازل گردیده، بدین بیان
که وجود مقدسش از جمیع حجب خارج
شده و حقیقت «لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار» در حضرتش قیام نموده و «لیلة قدر»

خود مبحثی بس گسترده و فوق العاده والا
است، «معرفة اسماء القرآن» نیز چنین
حکمی را دارد.

لطیفه دهم

در لطایف قبلی اشاره شده که باری
تعالی، حفظ قرآن را تضمین فرموده است
(انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)، (۳۹)
بعضی از بزرگان، ضمانت حفظ قرآن را
منحصر در «وجود علمی» آن که متحد با
وجود ذوات مقدسه معصومین (ع) است،
نموده‌اند که البته این سخن بیانی در کمال
متانت و استحکام است.

ولکن به نظر می‌رسد انحصار مفروض در
کلام، بایسته نمی‌باشد زیرا همانطور که
«ذکر» بطور اشتراک بر «وجود علمی» و
«وجود کتبی» کلام الله اطلاق می‌گردد،
(یعنی همانطور که به حقیقت علمی قرآن
و نیز قرآن‌های مکتوب و موجود، مشترکاً
ذکر گفته می‌شود، حفاظت ثابت شده برای
«ذکر» نیز، هر دو قسم وجود قرآن (علمی
و کتبی) را شامل می‌گردد. بنابراین در این
آیه شریفه حفظ همین قرآن مکتوب با دوات
و قلم را نیز تضمین فرموده اضافه بر آن
اینکه، و ادل دلیل بر اثبات چیزی، وقوع آن
است.

و بر این اساس نیز می‌توانیم بر لزوم
حفظ کتابت قرآن استدلال نمائیم. بدین
صورت که در طول این چهارده قرن که از
عمر کتابت قرآن می‌گذرد چه حملات
و یورشهایی که به این وجود مقدس نشده و
چه آتش سوزی‌هایی که مواد سوختی آن
را، اوراق قرآنی تشکیل نداده!؟

به «غذا» تعبیر آورد، تعبیری بس لطیف و شیرین است، چه اینکه «غذا» با متغذی اتحاد پیدا می‌کند.

می‌توان گفت: همانطور که اغذیه مادی سازنده جسم و ظاهر آدمی است و ظاهر انسان از آن پرورش می‌یابد و «مزاج جسمانی» او تابع ترکیبات مادی است که به عنوان «غذا» مصرف می‌نماید، «قرآن» نیز غذای روحانی است، که سازنده حقیقت او می‌باشد و باطن از آن پرورش می‌یابد و «مزاج روحانی»، تابع این غذای روحانی است. (۴۲)

در مورد حقیقت «قدر» و معنای «یوم» و «لیل» در این موارد سخن بسیار است که در رابطه، با صعود انسان و نزول حق مطرح می‌گردد، از آن جمله اینکه نزول حق تعالی را برحسب صعود انسان به «قدر» تعبیر می‌آورند که در این صورت تعبیر «لیل» از آدمی به این جهت است که «ظل الله» می‌باشد. (چنانچه در مثنوی گوید: «حق شب قدر است در شبها نهان» و نیز انسان به لحاظ صعودش «یوم» نامیده می‌شود که «یوم» کنایه از ظهور و بروز حقائق و بهره‌از شهود و وضوح و خروج از ظلمت است. و مقول به تشکیک می‌باشد، به مقدار این ظهور و بروز، آدمی «یوم» نامیده می‌شود. که «انسان کامل» از آنجا که مجلای اتم است، یوم‌الله الاتم است. كما ورد عنهم (ع): «نحن ایام‌الله» و اما همین انسان به لحاظ جنبه پستی‌الخلق و نزولش «لیل‌القدر» است. علی‌ای حال سفره معارف قرآنی گسترده است و بطون آیات هر حقیقتی را واجد است و کشف معنایی معنای دیگر را باطل نمی‌کند.

محمی‌الدین بن عربی در جایی از فتوحات المکیه می‌فرماید: اللیل‌المبارکة و هی غیب محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم (فتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۱۰).

نیز در کریمه قرآنی به وجود مقدس ختمی (ص) (انسان) تأویل نمودماند که از این فنای از خویشتن تعبیر به «لیله» آورده شده* چه اینکه در این مقام نسبت به خود تاریک شده و از آنجا که این تاریکی (فنای از خویشتن) تجلی تام الهی و نیز بقای بالله را در پی دارد مبارک و میمون است. بنابراین لیله قدر و لیله مبارک می‌باشد «انا انزلنا فی لیله القدر» «انا انزلناه فی لیله مبارک» پس لیله القدر، قلب مقدس حضرت ختمی است، (۴۰) که از جمیع ماسوی‌الله واغیار، منصرف گردیده (۴۱) و توجه تام به حضرت احدیت پیدا نموده نتیجه آن، دریافت کلام الهی به مکالمه حقیقی و بدون هیچ واسطه‌ای می‌باشد.

لطیفه دوازدهم

گفته شد که قرآن دارای مراتبی است و بهره‌گیران از آن نیز برحسب مراتب، مختلف هستند، یکی از ظاهر آن و دیگری از باطن، و بهره‌گیران از باطن نیز خود در مراتب مختلف هستند، بنابراین «قرآن» سفره‌ای است که از سوی «حق» برای «خلق» گسترده شده و هرکس به مقدار سعه وجودی خود از آن بهره می‌گیرد.

حکیم متاله ملاصدراي شیرازی، پس از تمهید مقدماتی می‌فرماید: «قرآن، غذای جمیع خلائق است و همگان از این غذا بهره دارند، لیکن تغذی هرکس برحسب درجه و منزلی است که در آن جای گرفته. (۴۲)

این حقیر گوید: اینکه آنجناب از قرآن

«تبیان» برای هر چیزی دانسته و هیچ چیزی را، از آن مستثنی نساخته، نشان دهنده این حقیقت است که علم به هر چیزی در قرآن است «ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» و عالم به قرآن به مقدار علم خود، عالم، به اشیاء است.

رئیس الحکماء المتألهین ملاصدرای شیرازی، در این مورد می‌فرماید، «هیچ علمی نیست مگر اینکه اصل و فرع، وقوع، مبدأ و منتهای آن در کتاب الهی است» (۴۷) چنانچه از ابن مسعود نقل شده:

«هر آنکه خواهان دست‌یابی به علوم اولین و آخرین است بایستی از قرآن کسب نور نموده و از معانی قرآن بحث نماید» (۴۸) و این همان ختمی و صمدی بودن کتاب الهی است.

نکته: در آیه دیگری وارد شده: «کل شیء احصیناه فی امام مبین» (۴۹) و «امام مبین» در روایت به وجود مقدس ولایت مآب علوی (ع) تفسیر شده است (۵۰)، پس «انسان کامل» نیز مبین هر چیزی و واجد جمیع کمالات می‌باشد. و این شاهد دیگری بر اتحاد انسان کامل و قرآن است که وحدت اثر، حاکی از وحدت مؤثر می‌باشد.

لطیفه چهاردهم

همانگونه که در کلمات حکیمان و عارفان آمده است و در جای خود تحقیق شده که تمامی مراتب مادون،

«البته قید «جوان» بدان دلیل است که وی قابلیت جذب غذایی معنوی را دارد.

در کتب اهل معرفت آمده که انسان کامل باید مبین حقیقت اسماء و صفات الهی باشد.

بلکه غذا با متغذی متحد می‌گردد چنانچه در مورد غذای جسمانی نیز به همین شکل است (اتحاد آکل به ماکول). (۴۴)

بنابراین همانطور که قوت جسمانی تابع بهر موری از اغذیه مادی است و هر چه که آن اغذیه مقوی و سازنده باشد، جسم آدمی قوی و ساخته می‌شود، قوت روحانی نیز تابع بهر موری از غذای روحانی (یعنی قرآن) است و به مقدار استفاده از قرآن، روح و باطن قوت گرفته و ساخته می‌شود، که اعلی مراتب آن اتحاد انسان کامل با حقیقت قرآن است (که شرح آن گذشت).

و شاهد بر این مطلب (اتحاد غذا و متغذی) روایتی است که می‌فرماید: «من قرأ القرآن و هوشاب مؤمن اختلط القرآن مع لحمه و دمه». (۴۵) (هر کس که جوان باشد و قرآن را قرائت نماید قرآن با گوشت و خون او مخلوط می‌شود).*

لطیفه سیزدهم

همانگونه که در لطائف گذشته گفته شد: قرآن «نور» است و نور نیز ظاهر بالذات و مظهر للظیر می‌باشد و از آن طرف نیز در جای خود ثابت شده که حقیقت علم «نور» است، حال گزاف نیست که گفته شود: مفهوم «بیان» و «تبیین» معنای جامعی است که مفهوم «نور» و «علم» را، در بردارد.

لذا آیه شریفه که می‌فرماید: «نزلنا علیک الکتب تبیان لکل شیء» (۴۶) می‌توان نتیجه گرفت: اینکه خداوند تبارک و تعالی قرآن را

اینکه «صوت» نیز مرتبه نازله آن حقیقت است و گسیخته از آن نیست. و از همین جاست که می‌توان یکی از فرقه‌های «کلام و کتاب الهی» با «کلام و کتاب بشری» را دریافت.

لطیفه پانزدهم

غزالی در کتاب احیاء العلوم خود شرائط و آداب خاصی را بطور مفصل برای تالی و قاری قرآن ذکر کرده که مرحوم صدرالمتألهین آن را با زیاداتی در مفاتیح‌الغیب آورده است. ما نیز به عنوان آنها اشارت می‌نمائیم: ۱- فهم عظمت کلام الهی ۲- تطهیر قلب ۳- حضور قلب (کم‌حصول طهارت قلب است) ۴- تدبر و تفکر در معانی ۵- توجه به مطالب مطروحه در آنها ۶- تخطی از موانع فهم ۷- در تلاوت هر آیه خود را مخاطب آن بدانند ۸- به حسب اختلاف آیات متأثر شده و یا به وجد و شوق بیاید ۹- کلام را، از خداوند تبارک بشنود و خداوند را متکلم بدانند، نه خود را (به نحوی که گویا خداوند با او سخن می‌گوید) ۱۰- هنگامی که آیه‌ای را که در آن مدح صلحاء و اهل یقین آمده تلاوت می‌نماید خود را مشمول آن نداند بلکه درخواست نماید که به آنان ملحق گردد و نیز اگر آیه‌ای را که متضمن ذم گنهکاران است نفس خود را شاهد و مشمول آن بداند. (۵۱)

ختام مسک:

در اینجا جهت حسن ختام سخنی را که عارف بالله و حکیم الهی صدرالمتألهین

«بدن» برای مراتب مافوق بوده و مافوق، حقیقت و بقولی «روح» مادون می‌باشد، و از این رو به قالب مادی آدمی، نسبت به روح «بدن» گفته می‌شود و این مطلب در جمیع مراتب وجودی تا عالیترین مراتب که «حقیقه الحقائق» است صادق می‌باشد (حق جان جهان است و جهان جمله بدن) و بین تمامی این مراتب تطابق وجود، دارد.

و به عبارت دیگر می‌توان گفت: ما دون، فرع مافوق و مافوق، اصل مادون است، و قرآن نیز که دارای ظاهر و باطن (تا ۷۰ بطن) می‌باشد، ظاهر آن از باطن گسیخته نیست، بلکه فرع بر آن است، بنابر این ظاهر قرآن از حقیقت آن متأثر می‌باشد و به همین جهت بر این ظاهر، آثاری تکوینی و حقیقی مترتب گردیده، از آنجمله، عدم جواز مس آن بدون طهارت ظاهری، از دیاد نور دیده با نظاره بدان و.... در رابطه با همین ظاهر است که می‌فرماید، «انا انزلناه قرآنا عربیا» چه اینکه «حقیقت»، عربی و عجمی بردار نیست، بنابر این همین «ظاهر» است که «معجزه» به حساب آید (حال حقیقت آن جای خود دارد) و تحدی قرآن هم در مورد لفظ و ظاهر آن است و گرنه تحدی در رابطه با حقیقت آن معنا ندارد، چه اینکه مشرکین و کفار غافل از «حقیقت» بودند و تحدی در مورد آنچه که مغفول عنه است، وجهی ندارد.

لذا کتابت، صوت و.... قرآن جملگی واجد احترام هستند و با ملاحظه به همین مطلب است که بعضی از اهل معرفت نه تنها از مس بدون طهارت - وضوء - که از قرائت بدون طهارت آن نیز اجتناب می‌نمایند چه

شیرازی، فرمایش نمودماند نقل کرده تا عموم عزیزان خواننده را از آن نفع برسد. وی می نویسد:

«هر کس که سلطان آخرت برایش ظهور ننموده و از قبر این نشئه قیام نکند* بر معانی کلام و رموز آیات و حروف و کلمات قرآن، اطلاع حاصل نخواهد کرد... و وجه قائل، مبدء و عظمت کاتب و انشاءگر، آن برایش تجلی نخواهد نمود پس ای فریب خورده! بیدار شو، و ای غافل! از مرقدت بپاخیز تا در راه خدا سفر نموده و بسوی او و رسولش برای مشاهده ملکوت اعلای حضرتش و شنودن آیات بزرگ او هجرت نمایی...» (۵۲)

حال بر عزیز خواننده است، که به دیده انصاف نگریسته و قضاوت نماید قرآنی که در این حد از درجه علیاء و ملکوت اعلی، قرار دارد، چه جای آن است که به چشم بی سو و بی نور خفاش مسلکان شب نشین و ظلمت پرستان نورستیز، درآید که «من لم یجعل الله له نورا فما له من نور»...

و برای درک نور سنخیت باید! «علوم انسانی و مطالعات علوم انسانی»
ناریان مر ناریان را جاذبند
نوریان مر نوریان را طالبند
و این روح قدسی و ناطق به قرآن است که عظمت وحی را یافته و از کوثر زلال آن چشیده و در جایی که بعضی، به راحتی از کنار جسارت به «نور مبین» می گذرند و این گذشت را مصداق «مروا کراماً» انگاشته و کوس به ظاهر زیبای!! «الباطل یموت بترک ذکرة» سر داده، و شبهه عدم تحقق شروط امر به صلاح (معروف) و نهی از فساد (منکر) را نموده و به خطر افتادن نفوس محترمه را

خوف داشته و نصیحت به حفظ «مصلحت» کرده و به مقتضای همت عالی خویش!!! به انکار قلبی اکتفاء می نمایند. شیربیشه توحید، مظهر غیرت ربوبی، وارث شجاعت حیدری (ع) و حامی نوامیس الهی، جناب روح قدسی الهی حضرت روح الله موسوی خمینی است که قبل از آنکه شیطان آیات خود را آنگونه در گوش و قلب طنین دهد و از تصمیم وادارد، شیطان را نهیب داده و آیات و طلسمات شیطانی را با «نفس رحمانی» خود محو و باطل ساخته و احترام همگان را، از احترام قرآن بر شمرده و نفوس محترمه را فدائیان آن می داند و از آنجا کنه خود «تربیت از قرآن» یافته آیمهای عذاب را بر «شیطان مرید» قرائت می کند و اینگونه عظمت قرآن را به نمایش گذاشته و فرق خود را که از کوثر نور قرآن سیراب شده با بیگانگان از حقیقت آن نشان می دهد»^{۵۳}

«ظاهراً منظور از «مرقد» و «قبر» در اینجا بدن مادی و عنصری است چه اینکه در لسان حکماء «قبر» و «مرقد» را بر امور مختلفهای اطلاق می نمایند که بحث مبسوط آن را در لطائف عرفانی نموده ایم و در جای دیگر ارائه می شود.

⑤ افسوس و صدافغان: همینک که به بازنگری این مقالات نستهم آن امام قدسی مآب را در میان خود نداریم و هم اکنون صدرنشین «جایگاه صدق» شده و در کنار «ملیک مقتدر» پهلو گرفته و ما خاکبان را به ماتم خورشیده نشانده و اگر نبود اعتقادی که قدسیانی چو او، در جانمان رسوخ دادماند که: «این عروج، انتقال از دارفناء به داربقاء می باشد» و اینکه: «به یقین با وسعت اقتداری که دارا شده وساطت افاضه را بر ما فیض جویان، به نحو کاملتری عهده دار است»، هر آینه جا داشت که قالب تهی گشته روح از بدن فارغ گردد.

انواع دروغها و مغالطات و اراجیف می‌باشد و هر کتابی که چنین خصوصیتی را پیدا کرد (و منشأ اشاعه اکاذیب، اراجیف و مغالطات گردید) شایسته این است که در آتش افکنده شود و سوزاندن، برازنده چنین «کتاب شیطانی» است که «ان کتاب الفجار لفی سجنین...» (۵۲)

نگارنده می‌گوید: برطبق آنچه که در کلام این حکیم الهی آمده و مطابق با عقل سلیم و شرع منیع نیز می‌باشد: «هر کتابی که شیطانی باشد شایسته سوزاندن است و این اختصاص به «کتاب تدوینی» ندارد بلکه کتاب تکوینی را هم شامل است»:

علیهذا کتاب و مکتوب و نوشته و نویسند «شیطانی» هر دو مستحق آتش می‌باشند. همانطور، که امام بزرگوار و پیر راهنشانمان چنین حکم داد: چه اینکه «مکتوب شیطانی» به لحاظ سنخیت اثر و موثر، حکایت از آن دارد که «کاتب» خود، «شیطانی» است که چنین اثری شیطانی بر جای گذارده، و «شیطان» را جز آتش نشاید!

یادداشتها:

- ۱- رک: قیصری، شرح فصوص الحکم.
- ۲- نهج الفصاحه.
- ۳- سوره اعراف، آیه ۷.
- ۴- سوره حجر، آیه ۱۵.
- ۵- رک: شیخ کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة.
- ۶- صدرالمتألهین شیرازی، اسفار، ج ۷.
- ۷- سوره مائده، آیه ۵.
- ۸- رک: کتب فلسفی و عرفانی همچون: ملامحسن فیض، اصول المعارف و نیز: شرح فصوص قیصری.

در پایان شایسته می‌نماید به آنچه که بعضی از احیانا ساده‌اندیشان در رابطه با فتوای حکیم الهی و روح قدسی‌مان در مورد قتل جسور به مقام منیع قرآن (سلمان رشدی) به ذهنشان خطور نموده اشاره‌ای شود:

حکیم متاله صدر المتألهین شیرازی، که پدر حکمت متعالیه و خود پرورش یافته مکتب برهان و استدلال می‌باشد، در کتاب عظیم اسفار در بحث مراتب علم و سخن از معنای «لوح محفوظ» ضمن بیان اینکه: «عوامل عالیه، کتب الهی و صحف ربانی هستند که خدای رحمان به دست خود و باقلم نورانی در لوح محفوظ نگاهشته است» می‌فرماید: «اسرار کتاب الهی، برای کسی جز اهل طهارت و پیراستگان از حجب ظلمانی و کثائف جسمانی قابل درک نیست، چنانکه خداوند تبارک و تعالی در وصف قرآن کریم فرموده: انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین...»

و سپس می‌افزاید: بدان! هنگامی که نفس انسان کامل شده و به غایت استکمالی خود دست یافت و بعد از ترقیات و تحولات و تبدیل نشأت، به مقام تجرد رسید تا آنجا که به عالم علوی اتصال یافت چنین انسانی خود کتاب علوی الهی می‌شود، همان طور که خداوند تعالی می‌فرماید: «ان کتاب الا برار لفی علیین».

اما همین انسان اگر از طریق مستقیم منحرف گردید و از اهواء و اطباع نفسانی تبعیت نمود و در آتش شهوات سوخت، چنین انسانی به واسطه قوه وهمیه‌اش، خود «کتاب شیطانی» می‌شود که مشحون به

- ۹- داوود قیصری، شرح برفصوص الحکم، فص نوحی، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
- ۱۰- سوره مائده، آیه ۵.
- ۱۱- سوره نور، آیه ۳۵.
- ۱۲- سوره اسراء، آیه ۸۴.
- ۱۳- اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب تساویل الصمد، ج ۲.
- ۱۴- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.
- ۱۵- سوره واقعه، آیه ۷۹.
- ۱۶- میرزا جواد ملکی تبریزی، اسرار الصلوه، ص ۶۲، ط دارالکتاب، قم.
- ۱۷- سوره بقره، آیه ۲۵۳.
- ۱۸- اسفار، ج ۷، ص ۲۳.
- ۱۹- شرح فصوص قیصری، فص نوحی، ستون ۱، ص ۱۳۷ و نیز حاشیه مرحوم حکیم سبزواری براسفار، ج ۷.
- ۲۰ و ۲۱- سوره شوری، آیه ۱۱.
- ۲۲- شرح فصوص قیصری، ص ۱۳۹.
- ۲۳- رک: امام خمینی، شرح دعای سحر.
- ۲۴- مثنوی مولوی، دفتر اول، ص ۶۹، تصحیح نیکلسن.
- ۲۵- اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب قرائة القرآن فی المصحف، حدیث ۵.
- ۲۶- سوره آل عمران، آیه ۷.
- ۲۷- سوره نمل، آیه ۶۵.
- ۲۸- سید محسن حکیم، حقائق الاصول، ج ۱ ص ۶۵، ط بصیرتی، قم.
- ۲۹- سوره یونس، آیه ۵۷.
- ۳۰- سوره بقره، آیه ۲.
- ۳۱- سوره اسراء، آیه ۸۲.
- ۳۲- سوره بروج، آیه ۲۱.
- ۳۳- سوره فصلت، آیه ۴۱.
- ۳۴- سوره زخرف، آیه ۴.
- ۳۵- سوره واقعه، آیه ۸۷.
- ۳۶- سوره انعام، آیه ۵۹.
- ۳۷- سوره یس، آیه ۱.
- ۳۸- اسفار، ج ۷، ص ۴۳.
- ۳۹- سوره حجر، آیه ۹.
- ۴۰- رک: محی الدین بن عربی، فتوحات الحکیم، ج ۱، ص ۱۱۰، ط بیروت.
- ۴۱- رک: میرزا محمد علی شاه آبادی، رشحات البحار، ص ۱۳ به بعد، و نیز رک: صدر المتألهین شیرازی، مفاتیح الغیب، ص ۵۰۳، ط سنگی و نیز رک: امام خمینی، تعلیقه برفصوص الحکم، ص ۶۱ و...
- ۴۲- اسفار، ج ۷.
- ۴۳- جهت اطلاع بیشتر از مزاج روحانی و جسمانی و چگونگی تشکیل آنها از ترکیبات مختلف، رک: صدرالدین قونوی، اعجاز البیان فی تأویل ام القرآن، ص ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۱۸۵ ط هند.
- ۴۴- برای نمونه رک: شرح فصوص (قیصری)، ص ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۵۶، ۴۲۹.
- ۴۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۳.
- ۴۶- سوره نحل، آیه ۹۰.
- ۴۷- مفاتیح الغیب، ص ۵۱۰.
- ۴۸- رک: ابوطالب مکی، قوت القلوب، و نیز رک ملامحسن فیض، محققالبیضاء.
- ۴۹- سوره یس، آیه ۱۲.
- ۵۰- رک: تفاسیر شیعی و سنی، ذیل آیه مذکور.
- ۵۱- رک: محققالبیضاء، ج ۲، ص ۲۳۵، ط صدوق، تهران.
- ۵۲- اسفار، ج ۷، و نیز رک: تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۸.
- ۵۳- اسفار، ج ۶، ص ۲۹۷ به بعد.

